


Changing the Disconnected Individualizers (*Mukhaṣṣāt*) into Connected Individualizers ¹

Hassan Qanbarisheyshabani

Graduate Student of Level Three at Howzeh Ilmiyyah of Qom- Iran;
hassan.67@chmail.ir

 <https://orcid.org/0000-0003-3848-9879>

Receiving Date: 2022-02-24; Approval Date: 2022-09-04

**Justārḡhā-ye
Fiḡhī va Uṣūlī**


Vol.9, No.32
Fall 2023

7

Abstract

One of the practical and at the same time very complex issues in the science of Principles of Jurisprudence is the general (*ām*) and specific (*khāṣ*), which its deep effects are well visible in the science of jurisprudence (*fiqh*) and law (*ḥuqūq*). With the development and expansion of the science of Principles of Jurisprudence, various views and opinions have emerged on this issue, one of which is the division of individualizers (*mukhaṣṣāt*) into connected and disconnected. Of course, stating separate rulings for each one in some

1 . *Qanbari Sheykhshabani. H; (2023): “ Changing the Disconnected Individualizers (Mukhaṣṣāt) into Connected Individualizers “; Jostar_ Hay Fiḡhi va Usuli; Vol: 9; No: 32; Page: 7-34;*

 10.22034/jrj.2022.63376.2437

© 2023, Author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

cases, such as the discussion of “extension of brevity,” has become special. A descriptive-analytical method was used in this study. In addition to trying to simplify the content and avoiding ambiguous issues, the author has tried to first present some of the views of the Uṣūlī scholars regarding the disconnected individualizer (*mukhaṣṣ al-munfaṣil*), then relying on the intellectuals’ attitude stated the problems of the scholars’ theories and proved that their words in some cases are uncoordinated with the way of intellectuals, finally he concluded that there is no difference between connected and disconnected individualizer and all disconnected individualizers, whether they are in the law makers’ (*shāri’*) words or those are made by the legislator will return to the connected individualizer.

Keywords: General, Connected Individualizer, Disconnected Individualizer, Connected Specific, Disconnected Specific.

تبدل مخصصات منفصل به متصل^۱

حسن قنبری شیخ شبانی

دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم - قم - ایران.

hassan.67@chmail.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۰۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۱۳

چکیده

از مسائل کاربردی و درعین حال بسیار پیچیده در علم اصول، بحث عام و خاص است که تأثیرات عمیق آن در علم فقه و همچنین حقوق به خوبی نمایان است. با تطور و رشد علم اصول دیدگاه‌ها و نظرات گوناگونی در این بحث پدید آمده که یکی از آنها انقسام مخصصات به متصل و منفصل و البته بیان احکامی جداگانه برای هر یک در برخی موارد، مانند بحث سرایت اجمال خاص، شده است. نگارنده در این نوشتار که به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده علاوه بر کوشش در ساده‌سازی مطالب و پرهیز از بیان مسائل غامض تلاش کرده است تا در ابتدا برخی از دیدگاه‌های اصولیان را در مورد مخصص منفصل مطرح کند و در ادامه با تکیه بر سیره عقلا اشکالات نظرات فقها را بیان و ثابت نماید که کلمات آن‌ها در برخی موارد با سیره عقلا ناهماهنگ است. در نهایت به این نتیجه رسیده است که هیچ‌گونه تفاوتی بین مخصص متصل و منفصل وجود ندارد و همه مخصصات منفصل چه آن‌ها که در کلام شارع هستند و چه آن‌هایی که توسط قانون‌گذار جعل می‌شوند به مخصص متصل برمی‌گردند.

کلیدواژه‌ها: عام، مخصص متصل، مخصص منفصل، خاص متصل، خاص منفصل.

تبدل مخصصات
منفصل به متصل

۹

۱. قنبری شیخ شبانی، حسن. (۱۴۰۲). تبدیل مخصصات منفصل به متصل. فصلنامه علمی پژوهشی جستارهای فقهی و اصولی. (۹). ۳: ۳۲. صص: ۷-۳۴. <https://orcid.org/0000-0003-3848-9879>

مقدمه

بحث عام و خاص در عین کاربردی بودن یکی از مهم‌ترین مباحث مطرح شده در علم اصول است و از آنجا که پیشینه بحث به زمان نزول قرآن کریم برمی‌گردد همواره مورد توجه فقها بوده است و به همین دلیل نیز اختلافات فراوان و مباحث جدیدی نیز در طول زمان به این بحث اضافه شده که تاکنون نیز ادامه داشته است. یکی از اصلی‌ترین اختلافات بین اصولیان بحث «مجاز یا حقیقت بودن عام بعد از تخصیص» است که اقوال مختلفی با ثمرات گوناگون در آن شکل گرفته که مبنای برخی از آن‌ها اتصال و انفصال مخصص بوده است. به‌عنوان نمونه برخی معتقدند در صورت اتصال، حقیقت و در صورت انفصال، مجاز است و البته قاطبه فقهای شیعه (قمی، ۱۳۷۸، ۲۶۱/۱؛ حائری اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ۱۹۷/۱؛ خویی، ۱۴۳۰ق، ۴۴۶/۱)، در این مسئله قائل به حقیقت به‌طور مطلق شده‌اند و بین مخصصات قائل به تفاوت نیستند اما در بحث اجمال خاص چه در شبهه مفهومی و چه در شبهه مصداقیه این اتفاق نظر بین شیعه وجود ندارد و بعضاً بین این دو مخصص تفاوت قائل شده و احکام جداگانه‌ای برای آن‌ها ذکر کرده‌اند (آخوندخراسانی، ۱۴۳۰ق، ۱۹۱/۲؛ سبحانی، ۱۳۷۹، ۱۰۸/۱). در این نوشتار ابتدا تلاش کرده‌ایم دیدگاه‌های فقها در مورد مخصص منفصل را بررسی و تبیین کنیم و در ادامه ضمن بیان اشکالات آن‌ها با نقد کلمات اصولیان در مورد سیره عقلا، برای اولین بار و به‌طور مستقل به اثبات عدم پابندی اصولیان به کلام خود که نوآوری این مقاله نیز محسوب می‌شود پرداخته‌ایم و در نهایت به اثبات بازگشت و تبدیل مخصصات منفصل به متصل همت گماشته‌ایم.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۲

پاییز ۱۴۰۲

۱۰

۱. مفاهیم

قبل از بیان دیدگاه‌های فقها و طرح بحث اصلی، لازم است با چندین اصطلاح در این زمینه آشنا شویم:

۱.۱. عام

عام لفظی است که مفهوم آن، همه افراد و مصادیق را در برمی‌گیرد که صلاحیت انطباق بر آن‌ها را دارد (قدسی، ۱۴۲۸ق، ۷۳/۲) البته برخی معتقدند مفهوم عام و خاص

از مفاهیم روشنی است که به تعریف نیاز نداشته و تعریف‌های موجود از نوع شرح لفظ است (مظفر، ۱۳۷۵، ۱/۱۳۹).

۱.۲. مراد استعمالی

اراده استعمالی اراده گوینده است به استعمال لفظ، در معنایی برای ایجاد آن معنا در ذهن مخاطب برخلاف مراد جدی که اراده متکلم به بیان هدف اصلی و مراد جدی کلام خود برای مخاطب است که امکان دارد همان مدلول استعمالی کلام یا غیر آن باشد (خویی، ۱۴۳۰، ۱/۴۴۷؛ سبحانی، ۱۳۷۹، ۱/۱۸۹).

۲. منحص متصل و منفصل

در تعریف منحص متصل و منفصل وحدت نظر بین فقها برقرار نیست چرا که در ضابطه اتصال و انفصال اختلافاتی وجود دارد. بعضی آن را به تشخیص فقیه منوط کرده‌اند (آشتیانی، ۱۴۲۹، ۸/۴۲۸)، برخی ملاک اتصال و انفصال در منحص را، استقلال و عدم استقلال آن از جمله عام دانسته‌اند نه اتصال یا عدم اتصال حسی به آن (جزائری، ۱۴۱۵، ۳/۴۷۸) و برخی دیگر معتقدند منحص متصل در خود کلام متکلم وجود دارد ولی منحص منفصل در کلام مستقل^۱ دیگری می‌آید (مظفر، ۱۳۷۵، ۱/۱۲۴ و ۱۲۵). البته آنچه از کلمات فقها در مباحث عام و خاص برمی‌آید بیشتر ناظر به قول سوم است؛ یعنی مفروض بحث از جهت مصداقی این است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عامی را بیان فرموده و منحصاتی برای عام در کلام امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام بیان شده است؛ به این معناست که فاصله زمانی بسیاری بین آن‌ها واقع شده است و از همین رو در این مقاله تمرکز اصلی بر همین دیدگاه است.

در گام بعدی باید نظر اصولیان را در مورد منحص منفصل ملاحظه نمود؛ اما قبل از بیان دیدگاه فقها ذکر دو نکته لازم به نظر می‌رسد:

۱. ناگفته نماند اگر بنای متکلمی این باشد که مثلاً کلمات خود را در سه جلسه آن هم با فاصله زمانی سه هفته‌ای از یکدیگر بیان کند پس از اتمام جلسه سوم می‌توان گفت: کلام او تمام شده است و بعد از آن اگر خاصی از جانب متکلم آمد حمل بر خاص منفصل می‌شود؛ پس در واقع این سه جلسه روی هم رفته یک جلسه محسوب می‌شود.

نکته اول: استفاده از مخصص منفصل مختص عرف خاص است (قدسی، ۱۴۲۸ق، ۹۸/۲)؛ یعنی عقلاً در مکالمات روزانه و کلماتشان از مخصص منفصل استفاده نمی کنند بلکه استعمال آن را به هیچ روی بر نمی تابند؛ چنانکه اگر متکلمی کلامی را به طور عام بیان کند و روز بعد، خاصی را برای آن بیان کند ممکن است او را متهم به دروغ گویی یا منفعت طلبی کنند؛ چراکه کلام لاحق او را با کلام سابقش در تعارض می بینند؛ مثلاً اگر شخصی سالخورده به دوستانش بگوید فردا هر کس به خانه من آید به او پولی را قرض خواهم داد و فردا از او مطالبه عمل به وعده کنند و او بگوید این قرض به افراد بالاتر از ۴۰ سال تعلق نمی گیرد او را سرزنش خواهند کرد یا دیگر به گفته های او اعتماد نمی کنند؛ زیرا هر لحظه ممکن است با قیدی منفصل کلام خود را تغییر دهد.

اما همین عقلاً استفاده از مخصصات منفصل توسط قانون گذار و در مقام قانون گذاری را به خاطر پاره ای از مسائل، بی اشکال قلمداد می کنند و از آن استفاده کرده و می کنند؛ مثلاً می توان گفت در گذشته نحوه رفتار مولا و عبدش در مقیاسی کوچک با اینکه دو نفر بیشتر نیستند از همین سنخ محسوب می شود و استفاده از خاص منفصل توسط مولا کاملاً معقول به حساب می آید و از همین روی با توجه به این که شارع مقدس برای بیان احکام مدنظر خود روشی غیر از روش عقلاً را انتخاب نکرده است فقهاء اصول وجود مخصصات منفصل در کلمات شارع را کاملاً پذیرفته اند و در طول تطور علم اصول درصدد تقسیم بندی آن ها و بیان احکام مختلف آن در حالات مختلف برآمده اند. آنچه نگارندگان در این نوشتار دنبال آن هستند این است که آیا این تقسیمات و احکام مختلف که توسط اصولی ها بیان شده، صحیح هستند یا خیر؟

نکته دوم: همان طور که کسانی مانند آخوند خراسانی و تابعین ایشان مخصص متصل را مخصص نمی دانند (آخوند خراسانی، ۱۴۳۰ق، ۱۴۷/۲؛ خویی، ۱۴۳۰ق، ۳۰۹/۲؛ فیاض، ۱۴۲۲ق، ۳۱۳/۴؛ ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ۲۰۳/۶) در نقطه مقابل برخی قائل شده اند که در کلمات اهل بیت علیهم السلام اصلاً مخصص منفصلی وجود ندارد (جزائری، ۱۳۸۵، ۲۹۱/۲). به نظر می رسد انکار وجود مخصصات منفصل صحیح نیست کما اینکه روایتی از

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۲

پاییز ۱۴۰۲

۱۲

امام علی علیه السلام مبنی بر اینکه قرآن دارای عام و خاص و ناسخ و منسوخ است (حرانی، ۱۴۰۴ق، ۱/۱۹۶) مؤید همین مطلب است. البته این اختلافات به هر حال وجود دارد و خواهد داشت لکن آنچه مهم است شناخت مخصصات و فهمیدن مراد واقعی و نحوه تعامل با آنهاست. اکنون با توجه به این نکات به نقل و بررسی دیدگاه‌های فقها می‌پردازیم.

۲/۱. دیدگاه فقها در مورد مخصص منفصل

دانشمندان اصول نظرات مختلفی در مورد مخصص منفصل دارند. یکی از این دیدگاه‌ها این است که معتقدند وقتی عامی از مولا صادر می‌شود خاص آن نیز باید متصل باشد و إلا خاص منفصل با عامی که قبلاً از مولا صادر شده ناسازگار است و به جهت رفع این ناسازگاری در خصوص این مخصص معتقدند که مولا دارای دو اراده استعمالی و جدی است. در حقیقت ظهور عام در عمومیت منعقد شده است و با آمدن خاص کشف می‌کنیم که این دسته از افرادی که از تحت عام خارج شده‌اند از همان ابتدا مراد واقعی شارع نبوده است! ولی در ظاهر به صورت عام و کلی آورده شده است و به تعبیر بهتر عام از اول به طور مقید انشاء شده است (آخوندخراسانی، ۱۴۳۰ق، ۲/۱۹۱؛ سبحانی، ۱۳۷۹، ۱/۱۰۸).

تبدل مخصصات
منفصل به متصل

۱۳

همچنین اکثر اصولیان در مخصص منفصل معتقدند خاص منفصل ظهور عام را از بین نمی‌برد بلکه فقط حجیت آن را در مواردی که خاص شامل آن است از کار می‌اندازد (آخوندخراسانی، ۱۴۳۰ق، ۲/۱۴۷؛ کاظمی، ۱۴۱۶ق، ۲/۵۷۹؛ فیاض، ۱۴۲۲ق، ۴/۳۲۰). برخی نیز مانند شیخ انصاری و مظفر فرموده‌اند خاص منفصل ظهور عام را از بین می‌برد؛ لکن شیخ معتقد شده ظهور عام از لحظه صدور خاص منفصل از بین می‌رود (انصاری، ۱۴۲۸ق، ۴/۹۵)؛ ولی مظفر قائل است که از ابتدا ظهور منتفی می‌شود گویا اشتبهاً پنداشتیم که عام در عمومیت ظهور داشته است (مظفر، ۱۳۷۵، ۱/۱۲۶).

۲/۲. ثمره اختلاف دیدگاه‌ها

ثمره این دیدگاه‌ها منحصر به ثمره علمی نیست؛ بلکه دارای ثمرات عملی در فقه

نیز هست که تأثیر خود را در بحث اجمال خاص نشان می‌دهد:

الف: در شبهه مفهومی در دوران بین اقل و اکثر بیشتر فقها در مخصص منفصل قائل به جواز تمسک به عام هستند و در متصل آن را منع کرده‌اند.

دلیل کسانی مانند صاحب کفایه در عدم سرایت اجمال خاص منفصل به عام در مورد دوران بین اقل و اکثر این است که عام در عمومیت ظهور یافته و به آن عمل شده است پس این خاص منفصل که دارای اجمال است نمی‌تواند حجیت عام را از کار بیندازد (آخوند خراسانی، ۱۴۳۰ق، ۱۴۸/۲). به تعبیر دیگر ما عدای اقل تحت عام باقی می‌ماند؛ ولی در مخصص متصل چون از ابتدا برای عام ظهوری منعقد نمی‌شود این اجمال به عام سرایت کرده و حجیت آن را سلب می‌کند؛ پس در مورد مقدار زائد بر قدر متیقن نمی‌توان به أصالة العموم تمسک جست.

در اینجا حائری احتمالی را مطرح کرده است و آن اینکه بعد از شکل‌گیری عادت متکلم بر بیان تخصیص به صورت منفصل، دیگر حال مخصص منفصل در کلام او حال متصل در کلام غیرش است (حائری زدی، ۱۴۱۸ق، ۲۱۵/۱). هر چند ایشان در نهایت به خاطر وجود اشکالی به آن ملتزم نشده است؛ البته آیت‌الله مکارم با پاسخ به آن اشکال این نظر را پذیرفته است (قدسی، ۱۴۲۸ق، ۹۵/۲). آیت‌الله وحید در این زمینه احتیاط کرده و فرموده مقتضی قاعده توقف است (حسینی میلانی، ۱۴۲۸ق، ۲۶۷/۴).

ب: در شبهه مصداقیه نیز برخی از فقها تمسک به عام را در مخصص منفصل جایز دانسته‌اند ولی در متصل قائل به منع‌اند (نهادندی نجفی، ۱۳۲۰، ۲۶۱/۱-۲۶۲؛ زدی، ۱۴۲۵ق، ۳۴/۶-۳۵؛ جوادی، ۱۳۹۳، ۲۸ مهرماه).

۲/۳. بیان اشکالات این دیدگاه‌ها

جدای از اشکالاتی که نائینی (کاظمی، ۱۴۱۶ق، ۵۱۸/۱)، عراقی (نجم‌آبادی، ۱۳۸۰، ۴۵۲/۱ و ۵۳۴)، حسینی شاهرودی (جزائری، ۱۳۸۵، ۲۸۹/۲) و دیگران در رد وجود دو اراده استعمالی و جدی دارند، اصولیان به مبنای خویش مبنی بر عدم اتخاذ روشی مغایر با سیره عقلا توسط شارع پایبند نبوده‌اند.

توضیح اینکه ایشان پذیرفته‌اند که روش شارع در جعل و بیان احکام تفاوتی با سیره عقلا ندارد؛ یعنی ابتدا عام را می‌آورند و سپس تبصره‌هایی را درباره آن مطرح می‌کنند (ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ۶/۳۲۸؛ قدسی، ۱۴۲۸ق، ۲/۸۹) وضع تبصره‌ها^۱ در سیره عقلا یا به خاطر جهل به مصالح و مفاسد و یا تغییر شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی است. مورد اول که در مورد شارع صادق نیست؛ اما مورد دوم در مورد شارع محال نیست. به نظر می‌رسد این دسته از فقها تصور کرده‌اند در حکم واقعی باید تمام خصوصیات، قیود و شرایط در همان لحظه بیان عام، گفته شود و إلا حکم ظاهری خواهد بود. در رد این تصور می‌گوییم: عقلا با توجه به مصالح و مفاسد، قانونی را وضع می‌کنند و هرچه از شرایط و قیود را که لازم باشد می‌آورند؛ بنابراین طبق اقتضائات زمان و مکان، این عام برای مخاطبین این قانون کاملاً واقعی است و با تغییر شرایط پس از وضع خاص نیز مخاطبین با حکم واقعی مواجه هستند نه ظاهری و قبح تأخیر بیان از وقت حاجت هم نیست؛ چون بدون تغییر شرایط اصلاً حاجتی به خاص نیست که وضع یا بیان شود^۲ و به تعبیر بهتر اصلاً تأخیری وجود ندارد (صدر عاملی، ۱۳۶۷، ۱/۱۲۵).

درواقع اگر به وجود خاص نیازی بود در همان لحظه بیان عام در قالب قید، صفت، استثنا و... بیان می‌شد و عدم بیان آن با در نظر گرفتن محدودیت علم بشری بدین معناست که فعلاً قانون، جوابگوی نیازها هست. اگر عقلا نه به خاطر جهل و فقط به خاطر تغییر شرایط، قوانین را تغییر دادند آیا باز قائل هستید که قانون‌گذار دو اراده داشته است؟ خلاصه اینکه ملاک و معیار واقعی بودن حکم در نزد عقلا شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی است؛ بنابراین در مورد سیره عقلا قطعاً کلام اصولی‌ها نادرست است. اعتقاد به این کلام با تبعیت احکام از مصالح و مفاسد منافات ندارد؛ زیرا همان مصالح و مفاسد تابع شرایط زمانی و مکانی هستند و اگر

تبدل‌مخصصات
منفصل به متصل

۱۵

۱. مراد تبصره‌هایی است که بعداً به قانون ملحق می‌شوند؛ بنابراین تبصره‌هایی که در همان لحظه تنظیم قانون به دنبال آن می‌آیند در حکم مخصص متصل هستند.

۲. چندین توجیه برای این قاعده گفته شده است. برای اطلاعات بیشتر ر.ک به مقاله «تأخیر بیان از وقت حاجت در عام و خاص منفصل قرآنی و روایی» (جستارهای فقهی و اصولی، شهریور ۱۳۹۵، دوره ۲، ش ۲، ۹-۲۹)

شرایط تغییر کند قانون‌گذار یا شارع تغییر قانون یا حکم را با نسخ یا تخصیص بیان می‌کند.

نکته مهم دیگری که به نظر می‌رسد این است که اندیشمندان اصول در بحث نسخ و عام و خاص نگاهی نیز به بحث علم خداوند و چرایی نسخ و مسئله بداء داشته‌اند و از همین رو درگیر حکم واقعی و ظاهری و مراتب حکم با آن اختلافات فراوان گشته‌اند؛ لکن اگر بخواهیم نه از نگاه یک متکلم یا فیلسوف بلکه فقط از نگاه یک اصولی محض به بحث نگاه کنیم بسیاری از اختلافات خودبه‌خود حل می‌شوند؛ زیرا آنچه باید برای اصولی مهم باشد نحوه ابلاغ حکم و وصول آن به مکلف است نه اینکه حکم چگونه وضع می‌شود و علم خدا در این مورد چگونه است و این که اصولی در اینجا باید خود را یک حقوقدان^۱ فرض کند و با سیره عقلی مسائل را حل کند.

۳. تبدیل مخصص‌های منفصل به متصل

تا اینجا بر تلاش این بوده داشتیم که نادرستی نظر فقها در مورد مخصص منفصل و عدم پابندی به مسلکشان را ثابت کنیم و بالتبع احکام و خصوصیات که برای آن ذکر کرده‌اند نیز صحیح نخواهد بود و لکن از اینجا به بعد در پی پاسخ به این پرسش هستیم که اگر دیدگاه اصولیان در مورد مخصص منفصل صحیح نیست پس چگونه باید با این مخصصات برخورد شود؟

در جواب این پرسش می‌گوییم: همان‌طور که برخی از فقها مانند حائری (حائری یزدی، ۱۴۱۸ ق، ۲۱۵/۱)، اسماعیل پور (اسماعیل پور قمی، ۱۳۹۲، ۳۱۴/۲) آیت‌الله مکارم (قدسی، ۱۴۲۸ ق، ۹۴/۲)، آیت‌الله شبیری (شبیری، ۱۳۹۱، ۲۶ آذرماه) و آیت‌الله مظاهری (مظاهری، ۱۳۸۳، ۲۰ اردیبهشت‌ماه) فرموده‌اند: فرقی بین متصل و منفصل نیست و حکم آن‌ها یکسان است؛ به تعبیری دیگر مخصصات منفصل به متصل تبدیل می‌شوند. البته ناگفته نماند که برخی از فقها برای رهایی از اشکال جمع بین خاص و عام با

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۲

پاییز ۱۴۰۲

۱۶

۱. شوربختانه در کتب حقوقدانان نیز این مسائل راه یافته که تأثیر نظرات اصولیان بر آن‌ها قابل انکار نیست.

این که رُواتِ احادیث از حیث زمان و مکان مختلف بوده‌اند، فرموده‌اند: هر آنچه از اهل بیت علیهم‌السلام به دست ما رسیده به منزله این است که از یکی از آن‌ها و در یک مجلس صادر شده است (تبریزی، بی تا، ۵۶)؛ ولی در عین حال در بحث اجمال خاص، بین متصل و منفصل فرق گذاشته‌اند (تبریزی، بی تا، ۴۹).

مشخص است از یک طرف قائل شدن به اینکه روایات به منزله این است که از یک شخص و در یک جلسه صادر شده و از طرف دیگر بین متصل و منفصل فرق گذاردن قابل توجیه نیست؛ چه اینکه اگر از یک نفر صادر شده و در یک جلسه هم بوده است پس همگی باید حکم مخصص متصل را داشته باشند و بیان احکامی جداگانه برای هر یک بی معناست. همچنین همان‌طور که بعداً هم خواهد آمد برخی از فقها (قدسی، ۱۴۲۸ق، ۵۱۲/۳) باینکه قائلند بین متصل و منفصل فرقی نیست؛ لکن در برخی موارد به این کلام خود پشت کرده و بین آن‌ها فرق گذاشته‌اند. با چشم‌پوشی از این مطلب و نگاه به اصل کلام ایشان باید گفت در تمامی مواردی که عامی آمده و دارای خاص متصل یا منفصل است یا اینکه عامی داریم که دارای دو مخصص متصل به‌طور جداگانه است و حتی برای آن مخصص منفصل هم وجود دارد در تمامی این موارد بین مخصص‌ها از جهت اجمال و غیره فرقی نیست و حکم آن‌ها یکسان است.^۱ در ادامه به توضیح بیشتر این نظر می‌پردازیم و اشکالاتی که به آن شده را بررسی کرده و پاسخ می‌گوییم.

توضیح مبنای مختار با توجه بیشتر و رجوع به سیره عقلای میسر می‌گردد. امروزه در بحث قانون‌گذاری هیچ فرقی بین مخصص متصل و منفصل نمی‌گذارند؛ شاهد بر آن، اینکه قوانینی که پس از تصویب در روزنامه‌ها منتشر می‌شوند توسط نویسندگان متعدد به صورت کتاب درآمده در حالی که همه مخصص‌های منفصل به متصل تبدیل می‌شوند و این‌طور نیست که در کتاب‌های حقوقی جدید برای حقوقدانان بنویسند

۱. در این مقاله در پی بررسی احکام به‌طور خاص نیستیم؛ مثلاً در بحث تمسک به عام در شبهه مصداقیه در مخصص متصل از آنجا که نگارنده معتقد است تمسک اشکالی ندارد در مخصص منفصل نیز چنین است؛ لکن ممکن است کسی قائل باشد در متصل تمسک جایز نیست و در منفصل نیز همین را بپذیرد. پس از این جهت که بین متصل و منفصل فرقی گذاشته نشده اشکالی متوجه او نیست و این چیزی است که در این نوشتار در پی اثبات آن هستیم.

که مثلاً این سه مورد قبلاً مخصص منفصل بوده‌اند تا در موقع اجمال، بین مخصص متصل و منفصل تفاوت قائل شوند!^۱ حتی ممکن است قانون‌گذاری که بیست سال قبل حکم عامی را بیان کرده و اکنون در حال تجدید نظر کلی در قوانین است آن عام را به صورت مخصص بیان کند بدون اینکه خاص، قبلاً به صورت منفصل بیان شده باشد. در این صورت حکم جدید داخل مخصص متصل است یا منفصل؟

کافی است تصور کنیم که امام صادق علیه السلام در مسجد نشسته‌اند و در حال بیان مخصصی منفصل هستند که عام آن در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده است در اینجا برای کسانی که در مسجد نشسته‌اند این مخصص ظاهراً منفصل است حال اگر تازه مسلمانی به امام علیه السلام مراجعه کند و از ایشان بخواهد حکمی که در مسجد بیان کرده‌اند را دوباره بازگو کنند آیا ایشان لازم می‌بینند که منفصل بودن کلام خود را گوشزد کنند؟ آیا اگر عام را برای او نقل کردند باید صبر کنند و در جلسه‌ای دیگر مخصص منفصل را بگویند؟ روشن است که هیچ‌کسی چنین کاری را انجام نمی‌دهد و حال آنکه اگر واقعاً بین مخصص متصل و منفصل تفاوتی بدین اهمیت آن‌طور که اصولی‌ها ادعا می‌کنند وجود داشت امام معصوم علیه السلام باید ذکر می‌کردند و نه تنها امام علیه السلام بلکه هیچ‌کس چنین کاری را انجام نمی‌دهد و به سادگی عام و خاص منفصل را تجمیع کرده و باهم به طور عام مخصص به خاص متصل برای دیگران نقل می‌کنند.^۲

همچنین در سیره عقلاً به شخص یا اشخاصی که قانون را وضع می‌کنند بسیار کم توجه می‌شود؛ زیرا آنچه مهم است قانون است نه واضعان آن. به عبارت دیگر اینکه به عنوان نمونه هر چهار سال یک‌بار واضعان قانون ممکن است تغییر کنند خللی در قانون‌هایی که وضع کرده‌اند از جهت اجرا و مجازات متخلفین ایجاد

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۲

پاییز ۱۴۰۲

۱۸

۱. تنها چیزی که ممکن است ذکر شود تاریخ تصویب قوانین است که بیشتر برای بحث نسخ و ثبت از جهت تاریخی کاربرد دارد.

۲. در حقیقت مکلفین همیشه با حکم واقعی مواجه هستند؛ یعنی حتی آن‌هایی که فقط مشمول حکم عام بوده‌اند و قبل از صدور خاص فوت کرده‌اند با حکم واقعی مواجه بوده و پس از صدور خاص منفصل نیز مکلفین با حکم واقعی مواجه‌اند؛ گرچه تغییراتی نیز صورت گرفته باشد؛ زیرا ملاک، وظیفه مکلف است و قبل از صدور خاص مکلفین هیچ وظیفه‌ای نسبت به خاص نداشته‌اند و پس از خاص نسبت به عام مخصص وظیفه دارند.

نمی‌کند و تا قانون‌گذاران جدید قوانین قبلی را نسخ نکنند یا تخصیص نزنند به قوت خود پابرجا هستند. شبیه همین مطلب هم در مورد شارع و احکام آن جاری است؛ یعنی طولانی شدن بیان احکام به بیش از دو قرن موجب این نمی‌شود که مخصصات منفصل حکمی مغایر خاص‌های متصل داشته باشند و بدین خاطر مشخص می‌شود که اصولیان به کلام خود مبنی بر اینکه روش شارع همان روش عقلاست پایبند نبوده‌اند.

بسیار واضح است که اگر به عامی عقلا برسد و بعد از مدتی طولانی، مخصص منفصل آن را بشنوند و بخواهند حکم را برای نسل‌های بعدی یا غایبین بیان کنند آن حکم را به صورت متصل می‌آورند؛ چون اساساً فرقی بین متصل و منفصل نیست. کافی است نگاهی به رساله‌های عملیه شود تا روشن شود که تمامی مخصص‌های منفصل در آیات و روایات همگی به مخصص متصل و حصرهای اضافی به حقیقی تبدیل شده و یکجا آورده شده‌اند. آیت‌الله شبیری می‌فرماید: هیچ فرقی بین متصل و منفصل وجود ندارد؛ زیرا بالوجدان شما می‌بینید که اگر مثلاً سید در کتاب عروه بحث نجاسات را مطرح کرده و بعد هم مسئله مستثنیات نجاسات را متذکر شده است حال اگر بعداً یک ورقی از این مباحث گم بشود یا جدا شده باشد و شما بخواهید استثنائات نجاست را بیان کنید، در مراجعه به مباحث ایشان برای یافتن جواب مسئله، بین مطالبی که متصل آورده شده است و آن ورقی که جدا شده هیچ تفاوتی قائل نخواهید بود و اگر سؤالی برای شما پیش بیاید، در مراجعه به متصل و منفصل هیچ فرقی نخواهید گذاشت (شبیری، ۱۳۹۱، ۲۶ آذرماه).

همچنین یکی از جاهایی که به طور بهتری تهافت بین دیدگاه فقها را آشکار می‌کند بحث «انقلاب نسبت» است. در این بحث فقها درجایی که عامی داشته باشیم که دارای مخصصی متصل است و یک مخصص منفصل هم داشته باشیم و بین دو خاص نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار باشد معتقدند دو دلیل بیشتر نداریم و در نتیجه فقط نسبت عام مخصص با خاص منفصل سنجیده می‌شود که به ناچار به باب تعارض کشیده می‌شود و درجایی که به عنوان مثال از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک عام داشته باشیم و از دو امام معصوم علیهما السلام دو خاص منفصل نیز به ما رسیده باشد

تبدل مخصصات
منفصل به متصل

۱۹

می‌فرمایند: اینجا هر دو خاص، عام را تخصیص می‌زنند. محقق خویی ضمن توهّم خواندن انقلاب نسبت در مورد اخیر فرموده: اهل بیت علیهم‌السلام همگی به منزله متکلم واحد هستند؛ چراکه آن‌ها از احکامی که در شریعت مقدسه در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جعل شده خبر می‌دهند (دقت شود) به همین دلیل است که عامی که از یکی از آن‌ها صادر شده است با خاصی که از دیگری صادر شده تخصیص می‌خورد و در آخر هم با ارجاع به اوامر عرفیه به مثال عبد و مولا تمسک نموده و نوشته‌اند: اگر عامی از مولا به همراه دو خاص در زمان واحد صادر شود و نسبت بین آن دو خاص عموم من وجه باشد و هر دو خاص به عبد، توسط دو شخص ابلاغ شود و یکی از آن اشخاص زودتر به عبد برسد این وصول موجب انقلاب نسبت نمی‌شود؛ بلکه عام با هر دو خاص باید تخصیص بخورد (واعظ حسینی بهسودی، ۱۴۱۷ق، ۲/۳۹۳). پرسش ما این است که اگر عام منحصّصی داشته باشیم و خاص منفصلی نیز بعداً از مولا برسد و پس از مدتی مولا بخواهد این‌ها را تجمیع کرده و به عبدی که تازه خریده است ابلاغ کند چه می‌کند؟ آیا راه اصولیان را در پیش می‌گیرد که معتقدند چون عام منحصّص است باید نسبت آن با خاص دوم سنجیده شود و در نتیجه به باب تعارض برده می‌شود یا اینکه به سادگی هرچه تمام‌تر تمامی خاص‌ها را با عام ترکیب کرده و آن‌ها را به صورت جمله‌ای واحد درمی‌آورد؟^۱ کاری که موقع بازنویسی قوانین فعلی نیز انجام می‌شود.

آیت‌الله مکارم نیز سیره عملی فقها در طول تاریخ را گواه بر این مطلب دانسته‌اند؛ چراکه اگر عامی دارای چندین منحصّص منفصل باشد فقیهان عام را با تمامی منحصّص‌ها تخصیص زده‌اند (قدسی، ۱۴۲۸ق، ۳/۵۱۲)؛ البته مشخص نیست چرا سیره فقها درجایی که منحصّص‌ها منفصل باشند برقرار شده است؛ اما درجایی که یکی متصل باشد، دیگر به سیره عقلاً مراجعه نکرده و حتی برخلاف مبنای خود و طبق تساوی خاص متصل با منفصل عمل کرده است؟

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۲

پاییز ۱۴۰۲

۲۰

۱. در مقاله «معنوی شدن عام و ثمرات آن در منحصّص متصل» به تفصیل این مورد مورد بحث قرار گرفته است (برای مطالعه بیشتر ر.ک به: قنبری، ۱۴۰۰، ۷-۳۵).

۳/۱. شیوه بیان احکام توسط اهل بیت علیهم السلام مؤیدی بر تبدل مخصصات^۱ یکی از مباحث مهمی که غفلت از آن سبب پیدایش مبانی گوناگون در بحث عام و خاص شده، نحوه بیان احکام شرعی توسط شارع است. به نظر می‌رسد فقهاء اصول دقت لازم در مورد نحوه بیان احکام توسط اهل بیت علیهم السلام را به خرج نداده‌اند. در کلمات بسیاری از اصولیان بحث تدریجی بیان شدن احکام مطرح گردیده است (مظفر، ۱۳۷۵، ۱۴۵/۱) و از آن به‌عنوان یکی از دلایل^۲ استفاده از مخصص منفصل نام برده می‌شود؛ به گونه‌ای که گویا بسیاری از مخصصاتی که در زمان اهل بیت علیهم السلام بیان شده و به دست ما رسیده است در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود نداشته‌اند! لکن آنچه صحیح به نظر می‌رسد توجه به مقدماتی است که در ذیل می‌آید:

۱- تدریجی نازل شدن احکام مخصوص صدر اسلام بوده است و البته مربوط به احکامی که از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده و ممکن بوده است که جامعه نوپای اسلامی از پذیرش این دسته از احکام، سر باز زند؛ همانند شرب خمر.

۲- با توجه به روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «هر آنچه مقرب به بهشت و مبعود از آتش دوزخ است را به شما امر و نهی کردم» (کلینی، ۱۴۰۷، ۷۴/۲) باید اصل این گونه در نظر گرفته شود که تمام یا بیشتر احکام در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده‌اند و فقط معدود مواردی مانند کراهت روزه روز عاشورا (کلینی، ۱۴۰۷، ۱۴۶/۴)، استحباب زیارت سیدالشهدا (کلینی، ۱۴۰۷، ۵۸۰/۴) و یا احکام خاصه تربت و حرم ایشان (کلینی،

تبدل مخصصات
منفصل به متصل
۲۱

۱. از آنجا که برخی از فقهاء معتقدند مخصصات منفصل با این حجم از گستردگی نزد اهل بیت علیهم السلام ودیعه بوده‌اند (خمینی، ۱۴۱۰، ۲۵/۲)، هدف اصلی از بیان این بحث کاستن از جزمیت عقیده این دسته از فقهاء بوده است از این رو نگارنده به این بحث بسان دلیل نگاه نمی‌کند و فقط آن را مؤیدی می‌داند بر اینکه تبدل مخصصات منفصل به متصل امری پیچیده و غیر معمول نیست.

۲. در مورد مخصصات در کلمات اهل بیت علیهم السلام چندین نظریه وجود دارد:

(۱) ناسخیت: (۲) کاشفیت: یعنی در اصل متصل بوده‌اند و به دست ما به طور منفصل رسیده‌اند: (۳) به خاطر مصلحت، نزد اهل بیت علیهم السلام ودیعه بوده‌اند. امام خمینی به قول سوم که نظر شیخ انصاریست اشکال کرده‌اند و می‌گویند: چه مصلحتی اقتضا می‌کرده که نوع احکام تعطیل شوند؟ (خمینی، ۱۴۱۰، ۲۵/۲). گرچه مبنای شیخ انصاری مختار ما نیست؛ لکن در دفاع از ایشان می‌توان گفت هیچ مصلحتی بالاتر از شناخت اهل بیت علیهم السلام به عنوان مرجعیت علمی نیست؛ یعنی مصلحت این بوده که با گذشت زمان و با پیش آمدن حوادث و مسائل جدید به اهل بیت علیهم السلام رجوع کنند تا حقانیت و ولایت آن‌ها روشن گردد. به تعبیر بهتر، مصلحت اثبات مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام به تعطیلی برخی از احکام می‌چربد.

۱۴۰۷ق، ۵۸۸/۴) به خاطر شرط زمانی توسط اهل بیت علیهم السلام بیان شده‌اند.^۱ پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جامعه اسلامی از مسیر اصلی خود خارج شده و مسائلی همچون تحریف، جعل، سوزاندن کتب، عدم اهتمام به حفظ کتاب‌ها و غیره به‌طور گسترده‌ای به وقوع پیوسته است (خمینی، ۱۴۱۰ق، ۲۷/۲).

۳- بیشتر احکام فقهی از صادقین (علیهما السلام) به دست ما رسیده است که با نگاهی گذرا به تاریخ درمی‌یابیم که علت آن درگیری‌های امویان و عباسیان و به دست آمدن فرصتی طلایی برای باز نشر احکام بوده است و بقیه اهل بیت علیهم السلام چنین فرصتی در اختیار نداشته‌اند (خمینی، ۱۴۱۰ق، ۲۷/۲).

۴- با جست‌وجو در روایات، مثال‌های آن بعداً خواهد آمد، گاهی به حکمی عام برمی‌خوریم که در یک کلام دو تخصیص خورده و همان عام در کلامی دیگر سه تخصیص خورده است و به‌خوبی مشخص است که اینجا اساساً بحث از مخصص منفصل و متصل یا وجود مصلحت و حکم ظاهری و واقعی یا اراده جدی و استعمالی و... در بین نیست؛ بلکه طلبه‌های امروزی نیز به همین شیوه به سؤالات احکام پاسخ می‌دهند؛ یعنی همه مخصص‌ها و صفت‌ها و مقیدها و شرایط درباره حکمی را به یک نفر توضیح نمی‌دهند بلکه متناسب با سؤال سائل جواب می‌دهند.^۲ استفاده از این شیوه منجر به استفاده گسترده از مخصص منفصل خواهد شد.

۱. ممکن است کسی اشکال کند که صدر این کلام با ذیل آن تفاوت دارد؛ چرا که اگر همه چیز را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان کرده است چه معنا دارد گفته شود موارد معدودی فقط توسط اهل بیت علیهم السلام بیان شده‌اند؟ جواب این است که کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عام است و تخصیص آن محال نیست؛ زیرا وقتی به ناچار شرط زمانی یک حکم فرا نرسیده است چه لزومی دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را بیان کند؟ همچنین باید به این نکته توجه داشت مواردی که فقط توسط اهل بیت علیهم السلام بیان شده‌اند بسیار محدودند؛ یعنی اصل در مخصصات منفصل این است که باز نشر احکام محسوب شوند مگر اینکه خلاف آن ثابت شود.

۲. لازم به ذکر است آیت‌الله سیستانی به تبع اصفهانی قائل به تفصیلی هستند مبنی بر اینکه برخی روایات در مقام تعلیم و تعلم هستند و برخی در مقام افتاء که در اولی وجود مخصص منفصل برخلاف صورت دوم بی اشکال است (قطیفی، ۱۴۱۴ق، ۲۷؛ اصفهانی، ۱۳۹۶، ۲۳۹). البته مضاف بر اشکالاتی که به این تفصیل شده است (شهیدی پور، ۱۳۹۷، ۱۸ همراه) نگارنده معتقد است حتی در مورد افتاء نیز این روایات در نهایت با بقیه روایات تجمع می‌شود؛ مثلاً اگر در کلام سه معصوم به‌طور جداگانه از تغییر رنگ آب یا بو یا مزه آن به عنوان نشانه تشخیص آب نام برده شده باشد هر سه این روایات گرچه منفصل‌اند؛ لکن تجمع شده و به صورت عام مخصص درخواهند آمد.

۵- بسیاری از احکامی که توسط اهل بیت علیهم السلام به دست ما رسیده است در کتب روایی اهل سنت نیز وجود دارد و بسیاری از اسانید آنها معتبر و منتهی به بزرگان از صحابه مانند عبادة بن صامت است (خویی، ۱۴۳۰ق، ۲/۵۱۷).

از کنار هم قرار دادن این مقدمات و لحاظ آنها با اطمینان خاطر می توان گفت: بسیاری از احکامی که فقط از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بیان شده بودند (حاتری قمی، بی تا، ۲۰۱/۲: جزائی، ۱۳۸۵، ۲/۲۹۱؛ خمینی، ۱۴۱۰ق، ۲/۲۷)؛ لکن به خاطر مواردی که گذشت از بین رفته اند و توسط اهل بیت علیهم السلام آن هم به همان روش که گفتیم دوباره بیان شده اند؛ بنابراین مشخص می شود که در بسیاری از موارد، تخصیصی در کار نیست؛ بلکه صرفاً نقل و خبر دادن است (واعظ حسینی بهسودی، ۱۴۱۷ق، ۲/۳۹۳). همچنین معلوم می شود اصلاً بحث اراده جدی و استعمالی در میان نیست؛ بلکه صرف شرایط خاص زمانی و مکانی در دوران حیات اهل بیت علیهم السلام ایجاب می کرده است که این شیوه اتخاذ شود. در واقع اگر بخواهیم اصلی در اینجا تأسیس کنیم به این صورت خواهد بود: اصل بر عدم صدور مخصص منفصل از اهل بیت علیهم السلام است مگر خلاف آن احراز شود؛ به عنوان مثال تفصیل بین عرق جنب از حرام یا حلال فقط در کلام امام حسن عسکری علیه السلام است؛ بنابراین آیا می توان گفت که همان مصلحتی که در مورد شراب بوده اقتضاء می کرده که این حکم تا زمان ایشان مخفی باشد یا حقیقت آن است که یا از امامان قبلی سؤال نشده و اگر هم سؤال شده از بین رفته و به دست ما نرسیده است؟

نتیجه اینکه حتی اگر اصولیان بر مبانی و دیدگاه های خود در مورد انواع اراده و تعاریف نسخ و تخصیص و حدود آنها پافشاری کنند با مراجعه به تاریخ درمی یابیم که بسیاری از مخصصات در کلمات اهل بیت علیهم السلام صرفاً باز نشر احکام بوده است و نه جعل که در این صورت تقریباً اختلافات حالت لفظی به خود خواهند گرفت.

۱. البته کلام این دو بزرگوار مطلق است و با نظر نگارنده کمی تفاوت دارد.

۲/۳. پاسخ به اشکالات وارده بر تبدیل مخصصات

مناقشات در مقابل بر مطلوب ما که مخصص های منفصل به متصل تبدیل می شوند و نیز بیشتر مخصصاتی که در سخنان اهل بیت علیهم السلام آمده، باز نشر احکامند، مطرح شده است. در ادامه، اشکالات را بیان نموده و به آنها پاسخ می دهیم.

۱/۲، ۳. اشکال اول

مهم ترین اشکالی که بر این مطلب وارد شده این است که اگر این کلام صحیح باشد اصحاب ائمه علیهم السلام نمی توانستند به کلام امام زمان خودشان تمسک کنند؛ زیرا مانند این است که قبل از آمدن ذیل کلام متکلم، به صدر آن تمسک کرده باشند پس از آنجا که اصحاب اهل بیت علیهم السلام به کلام ایشان تمسک می کردند استنتاج می شود که کلام آل الله علیهم السلام مانند این نیست که در یک جلسه صادر شده باشد؛ پس مخصص های منفصل در حکم متصل نیستند (حائری یزدی، ۱۴۱۸ق، ۲۱۵/۱).

جواب: آیت الله مکارم فرموده: عدم جواز تمسک به عام برای کسانی است که متأخر از صدور خاص بوده اند ولی نسبت به کسانی که سابق بر خاص بوده اند می شود گفت که از روش اصحاب مبنی بر تمسک به عام، به طور موقت اذن و حکم شارع به جواز تمسک به عام را کشف می کنیم تا اینکه خاص وارد شود (قدس، ۱۴۲۸ق، ۹۵/۲). البته این جواب در تطابق با کلمات اصولیان نیست که قائلند روش شارع همان روش عقلاست. در سیره عقلا وجود مخصصات منفصل کاملاً پذیرفته شده و شک و شبهه ای در آن وجود ندارد و نیازی هم به اذن و حکم شارع در این باره نیست تا ایشان بفرماید از روش اصحاب اذن شارع را کشف می کنیم آن هم به طور موقت. این مسئله به سادگی بحث ناسخ و منسوخ است همان طور که مکلفین در زمان ابلاغ حکم (منسوخ) از سرنوشت این حکم خبر ندارند و نمی دانند که این حکم در آینده ممکن است نسخ شود یا نه تا آمدن ناسخ باید به آن عمل کنند و حکم را معطل نمی گذارند عین همین مطلب هم در مورد عام و خاص جاری است. مضافاً بر اینکه ذمه کسی مشغول می شود که تکلیف به او برسد پس اصحاب نسبت به مخصصاتی که اصلاً معلوم نبوده در آینده صادر خواهند شد یا خیر مکلف نبوده اند و ما نیز مکلف به قوانین فعلی هستیم و از سرنوشت آنها ناآگاهیم.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۲

پاییز ۱۴۰۲

۲۴

۳/۲/۲. اشکال دوم

«لازمه چنین بیانی این است که اگر عامی در کلام رسول خدا ﷺ یا در قرآن ملاحظه شود، ظهور در عموم نداشته باشد، چون بنای شرع بر این است که مخصّص را به صورت منفصل بیان کند و مخصّص منفصل - به نظر ایشان - در جمیع جهات، مانند مخصّص متصل است و یکی از جهاتی که در مورد مخصّص متصل مطرح است این است که مخصّص متصل، مانع از انعقاد ظهور برای عام است. پس باید در مخصّص منفصل هم چنین جهتی مراعات شود؛ و این مسئله‌ای است که بطلانش واضح است. ما نمی‌توانیم با عمومات کتاب و سنت به منزله یک دلیل مجمل برخورد کنیم. لذا احتمال دارد که مراد ایشان از تنزیل، تنزیل در بعضی از جهات باشد. در این صورت ما هم قبول داریم ولی چنین تنزیلی در حیث بحث ما نقشی ندارد» (ملکی‌اصفهانی، ۱۳۸۱، ۶/۲۲۵). در واقع فاضل لنکرانی می‌خواهد بفرماید ما نیز قبول داریم که مخصص منفصل در برخی از جهات با خاص متصل اشتراکاتی دارد؛ لکن تساوی در همه جهات غیرممکن و بطلان آن واضح است.

جواب: معنون شدن یا نشدن عام در مخصص متصل خود یکی از چالش‌های بحث عام و خاص است و همه فقها معنون شدن را قبول ندارند و این طور نیست که بر آن اجماعی صورت گرفته باشد. البته اشکالات آن در جای دیگر بیان شده است.^۱

تبدل مخصصات
منفصل به متصل
۲۵

۳/۲/۳. اشکال سوم

ممکن است کسی بگوید ظاهر کلام شما در صورت بازگشت مخصصات منفصل به متصل این است که اصل در مخصصات، خاص متصل است و در بحث دوران بین عام و خاص اصلاً مخصص متصلی وجود ندارد تا مخصص منفصل بخواهد همان حکم را داشته باشد؟ توضیح اینکه در بحث دوران بین عام و خاص، تقدیم و تأخیر عام بر خاص بررسی می‌شود و این بحث درجایی است که خاص منفصل باشد. حال شما که می‌گویید مخصصات منفصل به متصل برمی‌گردند با این

۱- برای مطالعه اشکالات ر.ک به مقاله «معنون شدن عام و ثمرات آن در مخصص متصل» (فتبری، ۱۴۰۰، ۷-۳۵).

مشکل روبرو خواهید شد که در بحث دوران خاص، متصلی وجود ندارد تا خاص منفصل به آن برگردد. در واقع تکلیف این بحث و اختلافات در آن مشخص نیست! **جواب:** بسیاری از فقها تفصیلات قبل و بعد را در بحث دوران نپذیرفته‌اند و همه را حمل بر تخصیص نموده‌اند (خویی، ۱۴۳۰ق، ۵۱۲/۱؛ فیاض، ۱۴۲۲ق، ۴۹۰/۴؛ ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ۴۷۶/۶؛ حسینی روحانی، ۱۴۲۷ق، ۴۱۹/۳؛ مظاهری، ۱۳۹۱، ۳۱۰/۱؛ خرازی، ۱۴۲۵ق، ۲۵۵/۴). حمل بر تخصیص هم در نهایت عام و خاص را تبدیل به عام مخصص به نحو متصل خواهد کرد.

۴/۲. اشکال چهارم

نزاع در بحث وجوب فحوص از مخصص به خاص منفصل اختصاص دارد و بنابر بازگشت خاص‌های منفصل به متصل باید بگوییم فحوص از مخصصات دیگر لازم نیست و بطلان این مطلب بدیهی است.

جواب: برخی از فقها مخصص متصل را نیز در نزاع داخل دانسته و فحوص را لازم می‌دانند (طباطبایی، بی تا، ۱/۱۶۳؛ مشکینی، ۱۴۱۳ق، ۴۰۸/۲؛ حسینی روحانی، ۱۴۲۷ق، ۳۶۵/۳؛

خمینی، ۱۴۱۸ق، ۵/۲۸۳) و برخی می‌فرمایند باید منشأ شک^۱ ملاحظه شود؛ چرا که در برخی از موارد به شک اعتنا می‌شود (قدسی، ۱۴۲۸ق، ۱۱۷/۲؛ خرازی، ۱۴۲۵ق، ۴/۱۵۳).

همچنین اساساً ملاک در بحث فحوص از مخصصات نباید اتصال یا انفصال باشد؛ چه اینکه همان‌طور که گذشت وقتی روش شارع در بسیاری از موارد به صورت سؤال و جواب بوده پس برای حصول یقین به دسترسی به تمامی مخصصات، فحوص لازم است؛ بنابراین فحوص از مخصص درجایی که فقهی شک در تخصیص زائد داشته باشد خواه متصل یا منفصل هم جاری است هرچند مورد غفلت بزرگان واقع شده است. به‌عنوان نمونه آیه ۱۴۵ سوره انعام^۲ تنها امکان حمل بر حصر اضافی را دارد وگرنه حرمت بسیاری از موارد مطروحه در روایات، زیر سؤال خواهد رفت و یا

جستارهای
فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۲
پاییز ۱۴۰۲

۲۶

۱. مثلاً اگر منشأ شک نسیان راوی باشد اعتنا نمی‌شود؛ ولی اگر احتمال فقدان ورقه‌ای از کتاب روایی داده شود به شک اعتنا می‌گردد.

۲. ﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مَحْرَمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِشْقًا أَوْ لَحْمَ لَيْغِيرٍ اللَّهُ بِهٖ فَعْمَنَ اطَّعَّرْ غَيْرَ تَابِعٍ وَلَا عَادِ قِيَانَ رَبِّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

اگر کسی فقط کتاب طهارت را در کتب حدیثی بررسی کند متوجه خواهد شد که موارد فراوانی داریم که عامی به صورت متصل تخصیص خورده است و مخصص منفصل نیز برای آن عام وجود دارد^۱ یا حدیث مشهور «لا تعاد الصلاة الا من خمس» که به نُه مورد هم می‌رسد پس در مورد شارع مقدس حتی در مخصص‌های متصلی که دارای استثنائیه هستند و علی القاعده مفید انحصار می‌باشند، باز هم باید فحص صورت پذیرد.

از نظر نگارنده، تبدل مخصصات منفصل به متصل امری بدیهی است؛ لکن از آنجا که این بحث بسیار پرکاربرد و دارای ثمرات عدیده‌ای در فقه است و همچنین از آنجا که بسیاری از احکام حقوقی برگرفته از احکام شرعی است و بسیاری از استدالات فقها بر سیره عقلا استوار است و بعضاً هر دو طرف نزاع برای اثبات مدعای خویش به سیره استناد می‌کنند پیشنهاد می‌شود قوه قضائیه با تشکیل کارگروهی از زبان‌دانان و حقوق‌دانان تحقیق مفصلی درباره عام و خاص و اقسام و احکام آن در دیگر کشورها و متون حقوقی و مذهبی ادیان و مذاهب دیگر در گذشته و حال به عمل آورند تا حقیقت بحث روشن شود یا حداقل برخی ابهامات زدوده شود؛ مثلاً آیا انقسام مخصصات به متصل و منفصل در ملل دیگر متداول و احکام آن‌ها باهم متفاوت است؟ اگر در منابع عام و خاصی از یک متکلم هم به صورت متصل و هم منفصل به خاطر تعدد روایان وجود دارد در اینجا متصل ملاک است یا منفصل یا اینکه منفصل به متصل بازگشت می‌کند؟ مناقشه بر سر وجه تقدیم خاص بر عام^۲ و ثمرات اقوال در آن صرفاً لفظی است یا عقلاً نیز چنین اختلافاتی دارند؟

تبدل مخصصات
منفصل به متصل

۲۷

۱. مثال اول: تخصیص عدم جواز همراه داشتن لباس خونی به کمتر از درهم و تخصیص همان خون در روایتی دیگر به عدم حیض (عاملی، ۱۴۲۹ق، ۳/۴۲۹ تا ۴۳۲).

مثال دوم: تخصیص نجس نشدن آب به تغییر رنگ در یک روایت و در دیگری به مزه و بو و در سومی به بو، رنگ و مزه (عاملی، ۱۴۲۹ق، ۱/۱۳۴ تا ۱۴۲).

مثال سوم: تخصیص صحت نماز به غیر اجزاء میته و تخصیص میته به غیر ذوی الأرواح در روایتی دیگر (عاملی، ۱۴۲۹ق، ۳/۵۰۱ و ۵۱۳).

۲. برای اطلاعات بیشتر ر. ک: به مقاله «بازخوانی نقش اجمال خاص در تمسک به عام» (شاگری، ۱۳۹۵، ۳۳-۴۴).

۴. تطبیق

۱) **روایات:** در مورد آب استنجا چندین روایت وجود دارد (عاملی، ۱۴۲۹ق، ۱/۲۲۲) که همگی به صورت پرسش و پاسخ هستند. نحوه تعامل مشهور فقها با این روایات این گونه است که آب استنجا را به عنوان مخصصی منفصل برای روایاتی که دال بر نجاست آب قلیل به صرف ملاقات است محسوب کرده اند؛ حتی برای طهارت آب استنجا شروطی پنج گانه نیز قائل شده اند که به هیچ یک از این شروط، در آن روایات تصریح نشده است. روشن است از آنجا که روایات آب استنجا به صورت پرسش و پاسخ هستند و در مقام جواب همه قیود و شرایط را نمی گویند فقها با استفاده از روایات دیگر این شروط را قائل شده و در نهایت هم در رساله های عملیه خود آب استنجا را ذیل حکم آب قلیل آورده اند. پس در حقیقت همه مخصصات منفصل که در آن روایات هست به متصل تبدیل شده و همگی آن ها در کنار یکدیگر به همراه عام برای مخاطبان امروزی عرضه شده است.

۲) **متون حقوقی:** در تاریخ ۱۳۹۱/۱۰/۳ اصلاحیه و الحاقیه ای توسط مجلس شورای اسلامی تصویب شد مبنی بر اینکه برخی مدال آوران ورزشی از خدمت سربازی معاف هستند این قانون مخصصی منفصل محسوب می شود؛ چه اینکه قانون عامی که دال بر لزوم خدمت سربازی است، سال ها قبل تر وضع شده بوده است به همراه دیگر موارد معافیت همگی تجمیع شده و در یک کتاب توسط سازمان وظیفه عمومی ناجا به روز می شود و سپس منتشر می گردد که البته این دست تغییرات در کتبی که قوانین را جمع آوری کرده اند به وفور یافت می شوند.^۱

جستارهای
فقهی و اصولی
سال نهم، شماره پیاپی ۳۲
پاییز ۱۴۰۲
۲۸

نتیجه گیری

با بررسی ها و تحلیل های صورت گرفته نسبت به دیدگاه های اصولیان در مورد مخصص منفصل نتایج ذیل حاصل گردیده است:

۱. اگرچه اصولیان در ضابطه اتصال و انفصال مخصص نیز اختلاف دارند؛ لکن در سیره عقلا ترجیح بر این است که عام به طور مختصر و مفید بیان شود سپس اگر عام فقط چند مخصص دارد به طور متصل به عام بیان می شود و اگر استثنائات زیاد باشند به صورت تبصره می آیند و نه چسبیده به عام. خاص های منفصلی که بعدها تصویب شوند نیز به همین تبصره ها ملحق می شوند.

۱. انکار وجود مخصصات منفصل صحیح نیست.
۲. تقسیم اراده به استعمالی و جدی نادرست بوده و تأخیری در بیان احکام از طرف شارع ابداً وجود ندارد تا مستلزم قبحی باشد.
۳. صدور خاص منفصل از شارع دلالتی بر ظاهری بودن حکم عام ندارد.
۴. اصولیان به کلام خود مبنی بر یکسان بودن روش شارع با سیره عقلا پایبند نیستند.
۵. توجه به قرائن روایی و تاریخی مشخص می کند اکثر احکامی که توسط اهل بیت علیهم السلام بیان شده اند مخصص نیستند و صرفاً بازنشر احکام بوده است.
۶. مخصصات منفصل خواه در کلام شارع باشند یا قانون گذار به مخصص متصل تبدیل می شوند و حکم آن ها در تمامی موارد یکسان است.

منابع

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم. (۱۴۳۰ق). کفایة الأصول. زارعی سبزواری، علی. چ ششم. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۲. آشتیانی، محمد حسن بن جعفر. (۱۴۲۹ق). بحر الفوائد فی شرح الفرائد. بیروت. مؤسسة التاريخ العربی.
۳. اسماعیل پور قمشه ای قمی، محمد علی. (۱۳۹۲). دقائق الأصول: دراسات فی الأصول. قم: رایا فرهنگ.
۴. اصفهانی، مهدی. (۱۳۹۶). الافتاء و التقليد، المواهب السنية، الصوارم العقلية. قم: مؤسسه معارف اهل بیت علیهم السلام.
۵. انصاری، مرتضی. (۱۴۲۸ق). فرائد الاصول. چ نهم. قم: مجمع فکر اسلامی.
۶. تبریزی، غلامحسین. (بی تا). اصول مهذبة (خلاصة الأصول). چاپ دوم. مشهد مقدس: چاپخانه طوس.
۷. جوادی، عبدالله. (۱۳۹۳/۰۷/۲۸). مبحث بیع. به نشانی: <https://www.eshia.ir/feqh/archive/text/javadi/feqh/93/930728/>
۸. حائری اصفهانی، محمدحسین. (۱۴۰۴ق). الفصول الغروية فی الأصول الفقهية. قم: دار احیاء العلوم الاسلامیه.
۹. حائری قمی، محمد علی. (بی تا). المختارات فی الأصول. تهران: مطبعه علمی.

۱۰. حائری یزدی، عبدالکریم. (۱۴۱۸ق). **درر الفوائد**. چ ششم، قم: موسسه نشر اسلامی.
۱۱. حرانی، حسن بن علی. (۱۴۰۴ق). **تحف العقول**. علی اکبر غفاری. چ دوم. قم: جامعه مدرسین.
۱۲. حسینی روحانی، محمدصادق. (۱۴۲۷ق). **زبدة الأصول**. چ سوم. قم: انوار الهدی.
۱۳. حسینی میلانی، سید علی. (۱۴۲۸ق). **تحقیق الأصول**. چ دوم. قم: الحقائق.
۱۴. جزائری مروج، محمد جعفر. (۱۴۱۵ق). **منتهی الدراية فی توضیح الکفایه**. چاپ چهارم. قم: مؤسسه دارالکتاب.
۱۵. جزائری مروج، محمد جعفر. (۱۳۸۵). **نتائج الأفكار فی الأصول**. تقریرات: سید محمود حسینی شاهرودی. قم: آل مرتضی علیه السلام.
۱۶. خرازی، سید محسن. (۱۴۲۵ق). **عمدة الأصول**. قم: مؤسسه در راه حق.
۱۷. خمینی، سید روح الله. (۱۴۱۰ق). **الرسائل**. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۱۸. خمینی، سیدمصطفی. (۱۴۱۸ق). **تقریرات فی الأصول**. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۹. خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۳۰ق). **اجود التقریرات**. تقریرات آقای نائینی. چ دوم. قم: موسسه صاحب الامر.
۲۰. سبحانی، جعفر. (۱۳۷۹). **الموجز فی اصول الفقه**. چاپ سوم. قم: مدیریت حوزه علمیه.
۲۱. شاکری، بلال (۱۳۹۵). **بازخوانی نقش اجمال خاص در تمسک به عام**. جستارهای فقهی و اصولی، ۲(۴)، ۳۳-۴۴.
۲۲. شبیری زنجانی، سید موسی. (۱۳۹۱/۰۹/۲۶). **درس خارج فقه**. به نشانی: <http://www.eshia.ir/feqh/archive/text/shobeiry/feqh/91/910926/>
۲۳. شهیدی پور، محمدتقی. (۱۳۹۷/۰۷/۱۸). **درس خارج اصول**.
۲۴. صدر عاملی، صدر الدین. (۱۳۶۷ق). **خلاصة الفصول فی علم الأصول**. تهران: چاپخانه سنگی علمی.
۲۵. طباطبایی، محمدحسین. (بی تا). **حاشیة الکفایة**. قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
۲۶. عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۲۹ق). **تفصیل وسائل الشیعة**. چ دوم. بیروت: آل البيت علیهم السلام.
۲۷. فیاض، محمداسحاق. (۱۴۲۲ق). **محاضرات فی اصول الفقه**. تقریرات سید ابوالقاسم خویی. قم: موسسه احیاء آثار امام خویی.
۲۸. قدسی، احمد. (۱۴۲۴ق). **انوار الأصول**. تقریرات: ناصر مکارم. قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۲۹. قطیفی، منیر. (۱۴۱۴ق). **الرافد فی علم الأصول**. قم: لیتوگرافی حمید.

۳۰. قمی، ابوالقاسم. (۱۳۷۸ق). **قوانین الأصول**. چ دوم. تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه.
۳۱. قنبری شیخ شبانی، حسن، و قنبری شیخ شبانی، محمدتقی. (۱۴۰۰). **معنون شدن عام و ثمرات آن در مخصص متصل**. جستارهای فقهی و اصولی، ۷(۱)، ۳۴-۷.
۳۲. کاظمی، محمدعلی. (۱۴۱۶ق). **فوائد الأصول**. تقریرات آقای نائینی. چ پنجم. قم: موسسه نشر اسلامی.
۳۳. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). **الکافی**. علی اکبر غفاری. محمد آخوندی. چ چهارم. تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۳۴. مظاهری، حسین. (۱۳۹۱). **عوائد الاصول الصغیر**. بی جا: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء علیها السلام.
۳۵. مظاهری، حسین. (۱۳۸۳/۰۲/۲۰). **شماره درس: ۱۹۱**. به نشانی:
{ <http://almazaheri.org/Farsi/Index.aspx?TabID=0702&ID=2121&IDSound=0> }
۳۶. مظفر، محمدرضا. (۱۳۷۵ش). **اصول الفقه**. چ پنجم. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۳۷. ملکی اصفهانی، محمود. (۱۳۸۱). **اصول فقه شیعه**. تقریرات مرحوم محمد فاضل لنکرانی. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
۳۸. نجم آبادی، ابوالفضل. (۱۳۸۰). **الاصول**. تقریرات ضیاء الدین عراقی. قم: مؤسسه آیه الله العظمی بروجردی.
۳۹. نهاوندی نجفی، علی. (۱۳۲۰ق). **تشریح الأصول**. تهران: میرزا محمدعلی تاجر طهرانی.
۴۰. واعظ حسینی بهسودی، محمد سرور. (۱۴۱۷ق). **مصباح الأصول**. تقریرات آیت الله خویی. چ پنجم. قم: مکتبه الداوری.
۴۱. یزدی، سید محمدکاظم. (۱۴۲۵ق). **العروة الوثقی**. چ دوم. قم: موسسه نشر اسلامی.

تبدل مخصصات
منفصل به متصل
۳۱

References

1. al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 2007/1428. *Farā'id al-Uṣūl*. 5th. Qom: Majma' al-Fikr al-Islāmī.
2. al-Āshṭiyānī, Muḥammad Ḥasan. 2008/1429. *Baḥr al-Fawā'id fī Sharḥ al-Farā'id*. Beirut: Mu'assasat al-Tārikh al-'Arabī.
3. al-Fayyād, Muḥammad Ishāq. 2001/1422. *Muḥāḍirāt fī Uṣūl al-Fiqh, Taqrīrāt al-Sayyid al-Khu'ī*. Qom: Mu'assasat Iḥyā' Āthār al-Imām al-Khu'ī.
4. al-Ḥā'irī al-Iṣfahānī, Muḥammad Ḥusayn (al-Muḥaqqiq al-Iṣfahānī, MīrzāNā'imī, Kumpānī). 1984/1404. *Al-Fuṣūl al-Gharawīyah fī al-Uṣūl al-Fiqhīyah*. Qom. Dār Iḥyā' al-Ulūm al-Islāmī.
5. al-Ḥā'irī al-Qommī, Muḥammad 'Alī. n.d. *al-Mukhtārāt fī al-Uṣūl*. Tehran: Maṭba'at al-'Ilmī.
6. al-Ḥarrānī, Ḥasan Ibn 'Alī Ibn Shu'ba. 1983/1404. *Tuḥaf al-'Uqūl*. Translated by 'Alī Akbar Qaffāri. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
7. al-Ḥurr al-'Āmilī, Muḥammad Ibn Ḥasan. 2008/1429. *Taḥṣīl Wasā'il al-Shī'a ilā Tahṣīl al-Masā'il al-Sharī'a*. 2nd. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Iḥyā' al-turāth.
8. Al-Ḥusaynī al-Mīlānī, Sayyid 'Alī. 2007/1428. *Tahqīq al-Uṣūl*. 2nd. Qom: Manshūrāt al-Ḥaqā'iq.
9. al-Ḥusaynī al-Rawḥānī, al-Sayyid Ṣādiq. 2006/1427. *Zubdat al-Uṣūl*. 3rd. Qom: Manshūrāt Anwār al-Hudā.
10. Al-Iṣfahānī, Mahdī. 2017/1396. *Al-Iftā' wa al-Taqlīd, al-Mawāhib al-Sanīyah, al-Ṣawārim al-'Aqlīyah*. Qom: Mu'assasat al-Ma'ārif al-Islāmīyya.
11. Al-Ismā'īlīpūr al-Qumeyshīh-eī al-Qommī, Muḥammad 'Alī. 2013/1392. *Daqā'iq al-Uṣūl: Dirāsāt fī al-Uṣūl*. Qom: Manshūrāt Rāyā Farhang.
12. Al-Jawādī al-Āmulī, 'Abd Allāh. 19/10/2014. *Mabḥath al-Bey'*. Taken from the following link: www.eshia.ir/feqh/archive/text/javadi/feqh
13. al-Jazā'irī al-Murawwij, al-Sayyid Muḥammad Ja'far. 1994/1415. *Muntahā al-Dirāya fī Tawḍīḥ al-Kifāya*. Qom: Mu'assasat Dār al-Kitāb.
14. al-Jazā'irī al-Murawwij, al-Sayyid Muḥammad Ja'far. 2004/1385. *Natā'ij al-Afkār fī al-Uṣūl. Taqrīrāt Buḥūth Sayyid Maḥmūd Ḥusaynī Shārūdī*. Qom: Manshūrāt Āl al-Murtaḍā
15. Al-Kāzīmī al-Khurāsānī, Muḥammad 'Alī. 1997/1416. *Fawā'id al-Uṣūl. Taqrīrāt al-Buḥūth al-Sayyid al-Nā'imī*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
16. Al-Kharrāzī, Sayyid Muḥsin. 2004/1425. *'Umdat al-Uṣūl*. Qom: Mu'assisih-yi dar Rāh Ḥaqq.
17. al-Khumaynī, al-Sayyid Muṣṭafā. 1998/1418. *Tahrīrāt fī Uṣūl*. Qom: Mu'assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.
18. al-Khurāsānī, Muhammad Kāzīm (al-Ākhund al-Khurāsānī). 2009/1430. *Kifāyat al-*

- Uṣūl*. Edited by ‘Abbās ‘Alī al-Zārī‘ī al-Sabziwārī. Qom: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.
19. al-Kulaynī al-Rāzī, Muḥammad Ibn Ya‘qūb (al-Shaykh al-Kulayni). 1987/1407. *al-Kāfī*. 14th. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah.
 20. Al-Malikī al-Iṣfahānī, Maḥmūd and Sa‘īd. 2002/1381. *Uṣūl al-Fiqh al-Shī‘ah*. Qom: Markaz-i Fiqhī-yi A‘immi-yi Aṭḥār (‘A).
 21. Al-Mazāhirī, Ḥusayn. 2012/1391. *‘Awā‘id al-Uṣūl al-Ṣaghīr*. Mu‘assisih-yi Farhangī-Muṭālī‘ātī-yi al-Zahrā’ (‘A).
 22. Al-Mazāhirī, Ḥusayn. 9/5/2004. Taken from the following link: <http://almazaheri.org/Farsi/Index.aspx?TabID=0702&ID=2121&IDSound=0>
 23. al-Mūsawī al-Khu‘ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 2009/1430. *Ajwad al-Taqrīrāt (Taqrīrāt Baḥṭh al-Mīrzā al-Nā‘īnī)*. Qom: Mu‘assasat Ṣāḥib al-Amr.
 24. al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Sayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī). 1989/1410. *Al-Rasā‘il*. Qom: Mu‘assasat Ismā‘īlyān.
 25. al-Muzaffar, Muḥammad Riḍā. 1996/1375. *Uṣūl al-Fiqh*. 5th. Mu‘assasatal-Isma‘īlyān.
 26. Al-Nahāwandī al-Najafī, ‘Alī. 1902/1320. *Tashrīḥ al-Uṣūl*. Tehran: Mīrzā Muḥammad ‘Alī Tājir Ṭīhrānī.
 27. Al-NajmĀbādī, Abulfaḍl. 2002/1381. *Al-Uṣūl (Taqrīrāt al-Buḥūth al-Muḥaqiq al-‘Irāqī)*. Qom: Mu‘assasat Ayatollāh al-Burūjjirdī.
 28. Al-Qatīfī, al-Sayyid Munīr. 1993/1414. *Al-Rāfid fi ‘Ilm al-Uṣūl*. Qom: Ḥamīd Lithography.
 29. al-Qommī, al-Mīrzā Abū al-Qāsim (al-Mīrzā al-Qommī). 1999/1378. *al-Qawānīn al-Uṣūl*. 2nd. Tehran: Maktabat al-‘Ilmiyat al-Islāmīyah.
 30. Al-Ṣadr al-‘Āmilī, Ṣadr al-Dīn. 1947/1367. *Khulāṣat al-Fuṣūl fi ‘Ilm al-Uṣūl*. Tehran: Chāpkhānih-yi Sangī ‘Ilmī.
 31. Al-Shahīdī Pūr, Muḥammad Taqī. 10/10/2017. *Dars al-Khārij al-Uṣūl*.
 32. Al-Shubayrī al-Zanjānī, Sayyid Mūsā. 17/12/2017. *Dars al-Khārij al-Fiqh*. Taken from the following link: <http://www.eshia.ir/feqh/archive/text/shobeiry/feqh/91/910926/>
 33. al-Subḥānī al-Tabrīzī, Ja‘far. 2000/1379. *al-Mūjaz fi Uṣul al-Fiqh*. Qom: Mudīrīyat Ḥawzih ‘Ilmiyah.
 34. al-Ṭabāṭabā‘ī al-Yazdī, al-Sayyid Muḥammad Kāzīm. 2004/1425. *al-‘Urwat al-Wuṭḥā fīmā Ta‘ummu bihī al-Balwā*. 2nd. Qom: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.
 35. al-Ṭabāṭabā‘ī, al-Sayyid Muḥammad Ḥusayn (al-‘Allāma al-Ṭabāṭabā‘ī). n.d. *Ḥāshīyat al-Kifāyah*. Qom: Bunyād-i ‘Ilmī wa Fikrī ‘Allāma Ṭabāṭabā‘ī.
 36. Al-Tabrīzī, Gholām Ḥusayn. n.d. *Uṣūl al-Muḥadhdhabah (Khulāṣat al-Uṣūl)*. 2nd. Mashhad: Chāpkhānih Ṭūs.
 37. al-Wā‘iz al-Husaynī al-Bihsūdī, al-Sayyid Muhammad Sarwar. 1996/1417. *Miṣbāḥ*

- al-Uşūl (Taqrīrāt Buḥūth al-Sayyid Abū al-Qāsim al-Mūsawī al-Khu'ī)*. 1st; 5th. Qom: Maktabat al-Dāwarī.
38. Ḥā'irī Yazdī, 'Abd al-Karīm. 1997/1418. *Durar al-Fawā'id*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
39. Makārim Shīrāzī, Nāşir. 2003/1424. *Anwār al-Uşūl. Taqrīrāt Aḥmad Qudsī*. Qom: Madrasī-yi Imām 'Alī Ibn Abī Ṭālib.
40. Qanbarī Shaykh Shabānī, Ḥassan; Qanbarī Shaykh Shabānī, Ḥassan, Muḥammad Taqī. 2021/1400. *Mu'anwan Shudan-i 'Ām wa Thamarat-i Ān dar Mukhaşş-i Muttaşil*. *Juštārḥā-yi Fiqhī wa Uşūlī*, 7(1), 7-34.